

بازشناسی دو معنی تازه برای «پند» و «پند دادن»

دکتر جمیله اخیانی؛ دانشیار دانشگاه زنجان
J_akhyani@znu.ac.ir

چکیده

برخی از واژه‌ها در طول تاریخ خود، دچار دگرگونی‌های معنایی می‌شوند. یکی از این دگرگونی‌ها، از بین رفتن و یا کم‌رنگ شدن پاره‌ای از معانی آنها با گذشت زمان است. این موضوعی تواند موجب دشواری فهم متون، در دوره‌ای که واژه‌های مذکور، با معانی اولیه‌ی خود در آنها بکار رفته است، گردد؛ از این رو، کشف معانی فراموش‌شده‌ی چنین کلماتی، می‌تواند به رفع دشواری‌های متون کهن کمک کند. مقاله‌ی حاضر یکی از این واژه‌های «پند» و شکل مصدری آن «پند دادن» را در شاهنامه و تاریخ بیهقی، از این نظرگاه، مورد بررسی قرار می‌دهد و می‌کوشد معانی فراموش‌شده‌ی آنها را بازیابد و از این طریق به درک بهتر آثار گرانقدر ادب فارسی کمک کند.

واژگان کلیدی: معنی، پند، پند دادن، شاهنامه، تاریخ بیهقی

۱. مقدمه

زبان پدیده‌ای سیال است که با گذر زمان، آرام‌آرام متحول می‌شود و شکل تازه‌ای می‌یابد. تحولات زبان، علاوه بر تغییر تلفظ واژه‌ها، شامل معنای آنها هم می‌شود. ممکن است واژه‌ای بار معنایی تازه‌ای بیابد و یا بتدریج بخشی از معانی خود را از دست بدهد. چنین تغییری می‌تواند ما را که معنای قدیم آن را فراموش کرده و تنها به معنای متداول آن انس گرفته‌ایم، در دریافت معنای دقیق متون کهن با مشکل مواجه سازد.

یکی از این واژه‌های به ظاهر ساده، واژه‌ی «پند» و شکل مصدری آن «پند دادن» است. واژه‌ی «پند» در فرهنگ‌ها به معنی: ۱- اندرز، ۲- عهد، میثاق (لغت‌نامه) و ۱- نصیحت ۲- سفارش، توصیه (سخن) آمده است.^۱ همان معنی که معمولاً ما هم با شنیدن این کلمه به ذهن می‌آوریم - و البته در بیشتر موارد هم حق با آنهاست؛ اما وقتی به این عبارت تاریخ بیهقی برمی‌خوریم که از قول حاجب بزرگ خطاب به کسانی که حامل نامه‌ی امیر مسعود به برادرش امیر محمد زندانی در قلعه هستند، گفته می‌شود که: «نزدیک امیر محمد روید و این نامه بر وی عرضه کنید و او را لختی پند دهید و سخن نیکو گوئید و بازنمایید که رای خداوند سلطان بباب وی سخت خوب است و چون ما بندگان به درگاه عالی رسیم، خوبتر کنیم» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۷)، آیا باز هم معنای معمول «پند دادن» می‌تواند توضیح قانع‌کننده‌ای از عبارت ارائه دهد؟ عجیب نیست که دو نفر که از زیردستان امیر محمد محسوب می‌شوند و وی با وجود عزل از پادشاهی، بخاطر فرزند محمود بودن، هنوز هم بر آنها برتری دارد، او را نصیحت کنند؟ از آن گذشته، نصیحت کردن کسی تا قبل از انجام کار سودمند است، اکنون که آنچه باید می‌شده، شده و او در بند است، نصیحت کردنش چه توجیهی دارد که حاجب بزرگ که بیهقی در باره‌ی او می‌گوید: «چون علی مرد کم رسد» (همان: ۴۷) به حاملان نامه توصیه کند؟ در باره‌ی این بیت شاهنامه چطور:

پیر از عهد و پیوند و سوگندها ز هرگونه‌ی لابه و پندها (فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۹: ۱۸۴)

آیا عجیب نیست کسی که در حال سوگند خوردن و التماس کردن برای پذیرش خطایش است، به همان کسی که مخاطب این لابه‌هاست، پند بدهد؟

^۱ البته از دو معنی دیگر «پند» یعنی: چاره و فن (بند) و زغن هم در فرهنگها سخن گفته شده که مربوط به موضوع سخن ما نمی‌شود.

چنانکه ملاحظه می‌شود در اینجا هم «اندرز» معنای قابل قبولی که ذوق و منطق آن را بپسندد، برای این واژه نیست و اگر هم بتوانیم آن را بپذیریم، احساس می‌کنیم که نویسنده یا شاعر معنایی و رای آن را هم در نظر داشته‌است.

نوشتار حاضر در پی آن است که معانی فراموش شده‌ی این واژه را باز یابد و به سهم خود به رفع دشواری‌های آثار گرانقدر ادب فارسی کمک کند.

پیشینه پژوهش

علاوه بر فرهنگها که به آن اشاره شد، کسانی که به شرح و توضیح تاریخ بیهقی و شاهنامه پرداخته‌اند، توجه خاصی به این واژه نشان نداده‌اند. همه‌ی کسانی که به تاریخ بیهقی پرداخته‌اند، چه به صورت فرهنگ‌نویسی و چه شرح، از کنار این واژه بسادگی گذشته و هیچ اشاره‌ای به آن ندارند.^۱

از میان کسانی که به شاهنامه پرداخته‌اند نیز فقط خالقی مطلق آن را شایسته‌ی توضیح دیده؛ اما البته معانی مورد نظر ایشان، همان معانی معمول فرهنگهاست: اندرز، سفارش، و قول و قرار (خالقی مطلق، ۱۳۸۹: ۸۱۸). در آثار دیگران نیز اشاره‌ای به این واژه دیده نمی‌شود؛ همچنانکه هیچ مقاله‌ای نیز در این ارتباط نوشته نشده و این موضوع برای نخستین بار طرح می‌شود.

۲- «پند» و «پند دادن»؛ معانی فراموش شده‌ی آنها

واژه‌ی «پند» و شکل مصدری آن: «پند دادن» علاوه بر معنایی که در فرهنگها آمده، دو معنی دیگر هم داشته که از دقت در تاریخ بیهقی و شاهنامه که با یکدیگر همزمان هستند، شناخته می‌شود و تا آنجا که نگارنده جستجو کرده تنها در همین دو متن به کار رفته است. این دو معنی عبارتند از: «دلداری دادن» و «دلجویی کردن» که در ادامه بدان می‌پردازیم.

۲-۱- پند، پند دادن: دلداری دادن

یکی از معانی فراموش شده‌ی این واژه‌ها، «دلداری دادن» است؛ دلداری دادن یعنی «اظهار هم‌دردی و غم‌خواری با کسی که اندوه یا رنجی دیده‌است برای کاستن از اندوه وی» (سخن). در عبارتی از تاریخ بیهقی که در ابتدای این مقاله به آن اشاره شد، پند دادن به همین معنی است. در واقع حاجب بزرگ از دانشمند نبیه و مظفر حاکم می‌خواهد که پس از دادن نامه‌ی مسعود به امیر محمد او را تسلا و دلداری دهند؛ ادامه‌ی جمله که متضمن همان معنی دلداری دادن است، تاییدی بر درستی این دریافت است: «و سخن نیکو گویند و باز نمایند که رای خداوند سلطان بیاب وی سخت خوب است و چون ما بندگان به درگاه عالی رسیم، خوبتر کنیم» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۸).

لازم به یادآوری است که هیچیک از شارحان تاریخ بیهقی به این جمله و این واژه توجه خاصی نداشته‌اند. خطیب‌رهبر مینویسد: «لختی پند دهید: اندکی پند دهید» (خطیب‌رهبر، ۱۳۷۱: ۹۰). چنانکه ملاحظه می‌شود وی فقط «لختی» را توضیح داده و پند را شایسته‌ی توضیح ندیده است. یاحقی - سیدی هم توضیحی بر این جمله ندارند. این معنی در شاهنامه نیز یک شاهد^۳ دارد:

^۱ - از جمله: حسینی کازرونی در فرهنگ تاریخ بیهقی و خطیب‌رهبر، دانش‌پژوه، و یاحقی - سیدی در شرح بر تاریخ بیهقی.

^۲ - از جمله: نوشین، کزازی، انوری - شعار و ...

^۳ - البته بیت دیگری هم در شاهنامه‌ی مینوی هست که آن هم مربوط به همین داستان رستم و سهراب است:

همه لشکر از بهر آن ارجمند زبان برگشادند یکسر به پند

که درمان این کار یزدان کند مگر این سخن بر تو آسان کند (فردوسی، ۱۳۵۲: ۸۰)

زبان بزرگان پر از پند بود تهمتن به درد از جگر بند بود (فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۲۴۵)

این بیت مربوط به داستان رستم و سهراب است؛ آنجا که رستم ناشناخته فرزندش را به دست خویش کشته و اکنون به سوگ فرزند نشسته است. پرسش این است که آیا بزرگان می‌توانند چنین کسی را نصیحت کنند و اگر کنند چه باید بگویند و انتظار چه عکس‌العملی داشته باشند؟ آیا زمان مناسبی برای اندرز دادن است؟! جوینی می‌نویسد: «بزرگان رستم را به بردباری و شکیبایی پند می‌دادند» (تعلیقات جوینی بر فردوسی، ۱۳۸۲: ۲۸۷). البته توصیه به بردباری و شکیبایی استنباط وی است تا بتواند واژه‌ی «پند» را در اینجا توجیه کند؛ وگرنه در بیت سخنی از شکیبایی نیست. توجه به این معنای فراموش شده‌ی «پند»، می‌تواند دریافت سخن فردوسی را بدون نیاز به توجیه و تاویل آسان سازد. فردوسی می‌گوید زبان بزرگان پر از تسلا و دلداری دادن به او بود؛ یقیناً با چنین کسی تنها می‌توان همدردی کرد و سعی در دلداری دادن و تسلی خاطر به او داشت؛ چنانکه در بیت قبل از آن هم می‌خوانیم:

همه پهلوانان کاوس شاه نشستند بر خاک با او به راه (همان)

به این ترتیب معنی این خواهد بود که بزرگان شروع به دلداری دادن به او کردند.

از میان کسانی که تمام یا بخشی از شاهنامه را شرح کرده‌اند^۱، کزازی متوجه‌ی این موضوع بوده که اینجا جای دلداری است؛ از این رو در گزارش بیت می‌نویسد: «پهلوانان کاوس شاه سوگوار و اندوهناک، در کنار رستم در خاک نشستند. بزرگان جهان پهلوان را اندرز می‌گفتند و می‌کوشیدند که در آن سوگ سترگ و مویه خیز و دردانگیز او را دل دهند و آرام گردانند» (کزازی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۶۶۷)؛ اما چون فقط معنای «اندرز» را برای واژه‌ی «پند» در نظر گرفته، «اندرز می‌گفتند» را در ابتدای گزارش بیت آورده است. در عین حال که همین موضوع موجب شده که ادامه‌ی این ابیات را که اندرز فردوسی است هم به فردوسی نسبت دهد و هم به بزرگان. چنانکه در ابتدا می‌گوید: «این بیتها می‌تواند بود که اندرزها و اندیشه‌های فردوسی باشد. او گاه در آغاز یا در میانه یا در انجام داستانهایی که باز می‌گوید و درمی‌پیوندد در بیتهایی ژرف‌اندیشانه و پرمغز از دیده‌ها و داوریهایی خویش در باره‌ی جهان و انسان پرده برمی‌گیرد». (همان)؛ اما چون با این توضیح، «پند» را ناکارآمد دیده در ادامه می‌گوید: «در این بیتها نیز سخن گستر ژرف‌اندیش رایها و اندیشه‌های خویش را از زبان بزرگان و اندرزهایی که به رستم می‌دهند باز نموده است و با ما در میان نهاده است» (همان)؛ درحالی‌که فردوسی هر جا اندرزها و اندیشه‌های خود را بیان می‌کند، از زبان خود می‌گوید نه از قول شخصیت‌های داستان، چنانکه در پایان همین داستان رستم و سهراب هم مستقیماً از قول خود می‌گوید:

یکی داستان است پر آب چشم دل نازک از رستم آید به خشم (همان)

۲-۲ پند، پند دادن: دلجویی کردن:

یکی از معانی مهم و فراموش شده‌ی واژه‌های مورد اشاره «دلجویی کردن» یعنی «با مهربانی برای از میان بردن اندوه و آزرده‌گی کسی تلاش کردن» (سخن)^۲ است. شواهد متعددی از شاهنامه، بخوبی این معنی را برای این واژه‌ها به نمایش می‌گذارد که در ادامه به آنها می‌پردازیم.

بفرمود تا پای دستان ز بند گشادند و دادند بسیار پند (فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۶: ۳۵۰)

با توجه به آنچه در باره‌ی معنی پند گفته شد این بیت می‌تواند به همین صورت درست باشد؛ یعنی بزرگان به او تسلا دادند و اظهار امیدواری کردند که خداوند این غم مرگ فرزند را بر او آسان سازد. همانکه امروز هم در تسلیت به دیگران می‌گوییم «خدا صبرت دهد». ظاهراً مصححان بعدی چون به این معنی «پند» توجه نداشته‌اند، به جای «به پند»، «ز بند» را انتخاب کرده‌اند تا معنای بیت موجه شود. در تصحیح حمیدیان (فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۲۴۱) و خالقی مطلق (فردوسی، ۱۳۸۶، دفتر دوم: ۱۹۰)، «ز بند» آمده است.

^۱ - شعار-انوری هم به مصراع اول این بیت نپرداخته‌اند.

^۲ - البته دلجویی کردن به معنی خوبی، زیبایی و پسندیدگی (سخن) هم هست که در این مقاله مورد نظر نیست.

این بیت مربوط به پادشاهی بهمن است. آنجا که بهمن به انتقام خون اسفندیار، به زابل حمله می‌کند و فرامرز را کشته و زال را در بند می‌کند و همچنان در حال غارت و کشتن است. پشوتن وزیر خردمندش از او می‌خواهد که کشتار و غارت را متوقف کند و به پایتخت بازگردد. بهمن به خود می‌آید و از این کین‌خواهی پشیمان می‌شود و دستور بازگشت صادر می‌کند. علاوه بر آن، دستور می‌دهد زال را نیز آزاد کنند. آیا منطقی می‌نماید به کسی که اکنون پیرمردی کهن سال و کهن روز است و خانواده و شهر و مردمش در این کینه‌کشی نابود شده‌اند، اندرز داده شود؟! و چگونه اندرزی؟! با گشادن او از بند، تنها می‌توان از او دلجویی کرد تا آلامش کاهش یابد. جالب است که کزازی این بیت را چنین گزارش می‌کند: «بهمن فرمان داد که پای زال را از بند بگشادند و او را پند بسیار داد» (کزازی، ۱۳۸۴، ج ۶: ۸۵۰). به عبارت دیگر، فقط نظم به نثر تبدیل شده است.

کنون پند تو داروی جان بود و گرچه دل از درد پیچان بود (فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۴: ۱۱۹)

این بیت از قول رستم و مربوط به میانجیگری و دلجویی اوست از کیخسرو پس از کشته شدن فرود پسر سیاوش و برادر ناتنی پادشاه. پس از مرگ فرود، کیخسرو بر گیو و طوس و لشکر همراهشان خشم می‌گیرد و بشدت آنها را سرزنش می‌کند و به خواری آنها را از درگاه می‌راند. بزرگان به رستم متوسل می‌شوند و از او تقاضای میانجی‌گری می‌کنند:

تو خواهشگری کن که برناست شاه مگر سر پیچد ز کین سپاه (همان: ۱۱۸)

رستم هم چنین می‌کند و از شاه می‌خواهد که آنها را ببخشد:

به خواهشگری آدمم نزد شاه همان از پی طوس و بهر سپاه (همان: ۱۱۹)

و با در میان آوردن موضوع تقدیر و اینکه «چنان دان که کس بی زمانه نمد» (همان) می‌کوشد از او دلجویی کند و از خشم و اندوهش بکاهد. کیخسرو پس از شفاعت و دلجویی رستم است که این دلجویی را «داروی جان» (همان) می‌خواند و از خطای لشکریان درمی‌گذرد. چنانکه ملاحظه می‌گردد در اینجا هم سخنی از اندرز نیست، بلکه دلجویی و میانجی‌گری مورد نظر است.

بسی لابه و پند و نیکوسخن پشیمان ز گفتارهای کهن (همان، ج ۸: ۹۳)

این بیت مربوط به پادشاهی انوشیروان و لشکرکشی او به روم است. هنگامی که خبر نزدیک شدن نوشیروان به قیصر می‌رسد، وی هراسان می‌شود و با بزرگان به مشورت می‌نشیند و آنها نظر می‌دهند «که با رزم خسرو تو را پای نیست» (همان: ۹۲). قیصر در پی چاره برمی‌آید و چند تن از فیلسوفان روم را به همراه مه‌راس با «گنجی از هر چیز» که «شمارش گذر کرده از چند و چون» و باژ و ساو گران و نیز «گروگان ز خویشان و کنداوران» بسوی نوشیروان روانه می‌کند تا پیام آشتی به شاه ایران بدهد. شاه نیز هدایای آنها و پیام آشتی‌شان را می‌پذیرد (همان: ۹۴). بدیهی است که کسی که باژ و ساو می‌فرستد تا پادشاه را از جنگ منصرف کند، تنها می‌تواند بخاطر رفتارهای گذشته، عذرخواهی و از وی دلجویی کند تا دلش را نرم گرداند و از رویارویی منصرف سازد؛ نه اینکه به او اندرز دهد. عطف «لا به» به پند هم تایید دیگری بر درستی این معنی است.^۱

دگر آنکه جستی همی آشتی بسی روز با پند بگذاشتی (همان: ج ۹: ۶)

بیت فوق، بخشی از پاسخ روشنک دختر دارا، به نامه‌ی اسکندر است. اسکندر پس از غلبه بر پارس و مرگ دارا، نامه‌ای به روشنک می‌نویسد و در آن از او خواستاری می‌کند. در این نامه، او را «سر بانوان و زیبای تاج و فروزنده‌ی یاره و تخت عاج» (همان: ۸) خطاب می‌کند و با توضیح اینکه عامل قتل دارا وی نبوده، بلکه او را یکی از نزدیکان خودش کشته و او هم به انتقام این قتل، قاتل را به دار کشیده است، می‌کوشد دل روشنک را به دست بیاورد. روشنک در نامه‌ای به او پاسخ مثبت می‌دهد و یکی از دلایل این پاسخ مثبت را همین دلجویی اعلام می‌کند: دگر

^۱ - کزازی نکته‌ای در باره‌ی این بیت ندارد.

آنکه جستی همی آشتی ملاحظه می‌شود که در اینجا نیز «اندرز» نمی‌تواند معنای قابل قبولی برای این واژه باشد و منظور همان دلجویی کردن است. لازم به توضیح است که کزازی این بیت را گزارش نکرده است.^۱

پراز عهد و پیوند و سوگندها ز هرگونه‌یی لابه و پندها (همان، ج ۹: ۱۸۴)

این بیت که در مقدمه‌ی مقاله هم به آن اشاره شد، درباره‌ی نامه‌ای است که خسرو پرویز به گردیه خواهر بهرام چوبین می‌نویسد و از او می‌خواهد که همسرش گسستم را از بین ببرد و در مقابل وعده می‌هد:

که با تو همی دوستداری کنم به هر جای و هر کار یاری کنم...

چو این کرده باشی سپاه ترا همان در جهان نیک خواه ترا

مر آنرا که خواهی دهم کشوری بگردد بران کشور اندر سری (همان: ۱۸۳ و ۱۸۲)

و قول می‌دهد که او را به مشکوی زرین خود بیاورد و سوگند می‌خورد که از این سخنان برنگردد (همان).

آیا موجه می‌نماید کسی که با «لابه» انجام کاری را از کسی می‌طلبد و به او وعده‌ی پاداش در قبال انجام آن را می‌دهد و سوگند می‌خورد که به عهدش وفادار بماند، به مخاطب اندرز دهد؟ ملاحظه می‌شود که در اینجا نیز «اندرز» معنای موجهی نیست و در واقع همان «دلجویی کردن» مورد نظر است.

نتیجه‌گیری

واژه‌ی «پند» و شکل مصدری آن «پند دادن» در فرهنگها تنها به معنای «۱- اندرز ۲- عهد، میثاق ۳- نصیحت و ۴- سفارش، توصیه» بکار رفته است؛ درحالیکه شواهدی از دو متنکهن نوشته شده در یک عصر؛ یعنی شاهنامه و تاریخ بیهقی نشان می‌دهد که این واژه در گذشته معنای دیگری هم داشته است. این معنای که فقط در همین دو متن دیده می‌شود، عبارتند از: ۱- دلداری دادن ۲- دلجویی کردن. در مقاله‌ی حاضر با ارائه‌ی یک شاهد از تاریخ بیهقی و نیز شواهد متعددی از شاهنامه، این دو معنی برای آنها اثبات شد. با توجه به این معنای تازه، درک دقیق‌تر ابیاتی که این واژه‌ها در آنها بکار رفته، و در نتیجه لذت بیشتر از خواندن آثار ارزشمند کهن، ممکن خواهد شد.

منابع

- ۱- انوری، حسن، فرهنگ بزرگ سخن، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۱
- ۲- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین، تاریخ بیهقی، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات یاحقی - سیدی، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۸
- ۳- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین، تاریخ بیهقی، به کوشش خطیب رهبر، چاپ دوم، انتشارات مهتاب، ۱۳۷۱
- ۴- خالقی مطلق، جلال، یادداشتهای شاهنامه، بخش یکم، چاپ اول، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹
- ۵- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، چاپ اول از دوره‌ی جدید، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲
- ۶- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه‌ی فردوسی، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ سوم، نشر قطره، ۱۳۷۵
- ۷- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر دوم، چاپ اول، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶
- ۸- فردوسی، ابوالقاسم، داستان رستم و سهراب از شاهنامه، تصحیح مجتبی مینوی، انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی، ۱۳۵۲
- ۹- فردوسی، ابوالقاسم، داستان رستم و سهراب، گزارش دشواریها از عزیزالله جوینی، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲
- ۱۰- کزازی، میرجلال‌الدین، نامه‌ی باستان، ج ۶، چاپ اول، سمت، ۱۳۸۴
- ۱۱- کزازی، میرجلال‌الدین، نامه‌ی باستان، ج ۷، چاپ اول، سمت، ۱۳۸۵.

^۱ - در جلد ششم نامه‌ی باستان، ص ۳۴۸ مربوط به شرح این داستان است که شرحی درباره‌ی این بیت وجود ندارد.